

در دفاع از مومیا ابوجمال

«همین که من مینویسم، شکست کامل تاکتیک های تهدید آمیز آنان را بر ملا میکند؛ همان سان که خواندن این نوشته ها از سوی شما.»
(مومیا ابو جمال)

مقاله ای از ژاک دریدا
ترجمه تراب حق شناس

کارزار بین المللی وسیعی برای نجات جان مومیا ابو جمال، روزنامه نگار سیاهپوست آمریکایی در جریان است. در این کارزار دفاعی، نه تنها سازمان عفو بین المللی بلکه انجمن بین المللی قلم، جنبش ضد نژاد پرستی و برای دوستی بین ملت ها (MRAP) و « کمیته دفاع از آزادی های و حقوق بشر در فرانسه و در جهان » به ریاست ژرژ مارشه و نیز در نتیجه فشار افکار عمومی، هلموت کهل و ژاک شیراک و..... بسیج شده اند. همچنین دوستان مومیا ابوجمال نوشته ها و صدا و مصاحبه های او را به شبکه کامپیوتری اینترنت داده اند و به این بسیج جنبه ای بی سابقه بخشیده اند.

چنانکه طی مقاله ای در آرش شماره ۲۰ (اکتبر ۹۲) تحت عنوان «یک روزنامه نگار در آستانه اعدام» شرح داده شده، ابوجمال مبارز سیاهپوست آمریکایی و عضو سابق سازمان « پلنگان سیاه » و جنبش Move بود که به کار روزنامه نگاری مستقل اشتغال داشت. پلیس و مقامات نژاد پرست ایالت پنسیلوانیا طی یک پرونده سازی او را قاتل یک پلیس معرفی کرده به دادگاه کشاندند و با زیر پا گذاشتن حق او در دفاع از خویش او را به مرگ محکوم کردند و او از سال ۸۲ تا کنون ۱۳ [هم اکنون ۲۲] سال است که در انتظار مرگ بسر می برد. قرار بود روز ۱۷ اوت جاری او را اعدام کنند. بنا به نوشته لوموند ۷ اوت ۹۵ کارزار بین المللی دفاع از او توانسته است اجرای این حکم را «تا زمانی نا مشخص» به تعویق بیاندازد.

خطابه ی زیر را ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی، در روز اول اوت طی یک مصاحبه مطبوعاتی در مقر یونسکو در پاریس و از سوی «پارلمان بین المللی نویسندگان» که ریاست آن را سلمان رشدی به عهده دارد، ایراد کرده است.

آرش

* * *

از قریب ۲۵ سال پیش خاطره ای دارم که هنوز برایم دلهره انگیز و نومید کننده است. ما وارد کارزاری شده بودیم تا شخصی را که در آن روزها، در ایالات متحده، برای مومیا ابوجمال جوان، یک سرمشق به شمار می رفت از چنگال ماشین جهنمی پرونده سازی و زندان نجات دهیم که متأسفانه بی نتیجه ماند. ابوجمال از سال ۱۹۶۸، از زمانی که به زحمت ۱۴ سال از عمرش می گذشت وارد عرصه ی مبارزه شده بود. در آن زمان طرفداران والاس- حاکم منحوس و نژاد پرست آلاباما- و عناصر پلیس او افسار گسیخته بودند و در یک گرد هم آئی انتخاباتی که در فیلادلفیا، زادگاه مومیا ابوجمال به راه انداخته بودند، مومیا همراه با بسیاری دیگر به شدت مضروب شده بود. چهره ی سرشناس و نمونه ای که برای ابوجمال هم سرمشق به شمار می رفت و ما نتوانسته بودیم او را در ۱۹۷۱ نجات دهیم جورج جاکسن بود. با ژان ژنه و دوستان دیگر تصمیم گرفتیم که در دفاع از جورج جاکسن قلم و زبان خویش را بکار گیریم. هنوز جوهر آنچه برخی از ما - و از جمله خود من- در دفاع از وی نوشته بودیم خشک نشده بود و هنوز طنین فریاد خشممان در محکوم کردن این جنایت آشکار به گوش می رسید که خبر شدیم دیگر دیر شده است. جورج جاکسن در زندان، در شرایطی شرم آور به قتل رسیده بود.

آیا برای متوقف کردن روند نفرت انگیز کنونی هنوز وقت باقی است؟ آیا ما وسائل لازم را برای این کار در اختیار داریم؟ آیا جنبش عظیمی که در سراسر جهان به پا خاسته با همه مردان و زنان و سازمان هائی که مصمم اند از این بیدادگری وحشیانه جلوگیری کنند به حد کافی برای انجام این مهم نیرومند هست؟

بی گمان نباید بگذاریم نومیدی بر ما چیره شود، هرگز، هرچند می دانیم که متأسفانه تام ریج Tom Ridge (حاکم ایالت پنسیلوانیا) حکم اعدام از طریق تزریق آمپول مرگ را، برای ۱۷ اوت جاری، امضا کرده گوئی بین او و رای دهندگان به او قراردادی بسته شده و در این باره تعهدی سپرده شده است. ما بنا به تجربه مان از این دستگاه وحشیگری سیاسی- پلیسی چندان انتظاری نداریم که به حرفمان گوش کنند و در برابر شهادت ها، استدلال ها و اعتراض های عادلانه و انسانی که ما ابراز می داریم از خود حساسیت و هوشمندی ای نشان دهند. تمام فریادهای ما خفه و از دور به گوش آنان می رسد. گوئی از دنیای دیگری برخاسته است. گوش های کر و دل های سنگ گونه ی آنان از فریاد ما چندان نمی لرزد. ما هم اکنون شواهد پر شماری در دست داریم که آنان عبارت «اصل بیگناهی» را که تکرار می کنیم، بین خود، همچون یک شوخی و نکته ای خنده دار می نگرند. در چنین اوضاعی، تنها «محاسبه» ای که شاید تکیه بر آن «معقول» باشد، عبارتست از اینکه حاکم ایالت- و کسانی که بر او تا حدی اعمال فشار می کنند - بیاد بیاورند و

بهراسند از انفجاري که مرگ موميا ابوجمال ميتواند به دنبال داشته باشد، از آنگونه که چندي پيش در لوس آنجلس اتفاق افتاد ولي اين بار مي تواند در شهرهاي متعدد پيش آيد.

با وجود اين نبايد سلاح بر زمين بگذاريم. برعکس، بايد بر سرعت و شدت فعاليت خود بيفزائيم اين وظيفه را بدون شک، سرگذشت ويژه ابوجمال براي ما تعيين ميکند. سرنوشت او منحصر به فرد است و فراموش نکنيم که مرگ او نيز يگانه، و رنجي غير قابل وصف خواهد بود. در عين حال، اين بيدادگري همچون مشتري از خروار پرده از وضعي عمومي بر مي گيرد. نوعي برخورد به حقوق و قوانين کيفري و زندان که در ايالات متحده زندانيان بسيار قرباني آن هستند و اغلب آنان را آفريقائيان آمريکائي تشکيل ميدهند. ما و همه مردم دنيا ميدانيم که از ۱۳ سال پيش در جهنم «دالان مرگ» (death row) و زندان سوپر ماکس چه گذشته است و يا در زندان هاي مجهز به مدرن ترين دستگاه هاي مراقبت که موميا ابوجمال در آن به صورت انفرادي بسر مي برد، چگونه در پي يک محاکمه آشکارا ناشايست، روز و شب در معرض شکنجه قرار داشته است.

دادگاه، اغلب بازپرس ها و دادرسان سياهپوست را عملا از دخالت در پرونده طرد کرد و راه هاي تحقيق در مورد اتهام را بست. يک وکيل تسخير ي به دليل بي کفايتي اش تعيين شد و يک پليس که ممکن بود به نفع متهم شهادت دهد از پرونده حذف گرديد. علاوه بر اين ها تناقض هاي بيشماري نيز در سخنان شهود اتهام وجود داشت که نبايد فراموش کرد.....

اگر بخواهيم خلافاکاري هائي که اين خيمه شب بازي قضائي را لکه دار کرده برشمریم ساعت ها طول مي کشد. امروز همه ي عوامل اين خلافاکاري ها جمع آوري شده و براي مردم جهان شناخته شده است. از طرف ديگر، همه ي شواهد نشان مي دهد که تمام حمله ها متوجه کسي است که زماني عضو سازمان «پلنگان سياه» بوده و بعدا به روزنامه نگاري شجاع و مستقل و محبوب مردم تبديل شده و در فاصله اندکي از سوي مردم لقب «صداي بي صدايان» (The voice of the voiceless) به او داده شده است. اين صدا غير قابل تحمل شده است. صدائي که نه تنها مي خواهند خفه اش کنند، نه تنها مي خواهند ديگر کسي آن را نشنود، بلکه در صداهاي زنده ديگري نيز که در اعتراض به همين خفقان و سرکوب نژاد پرستانه برخواند خاست، بازتاب نيابد.

همانطور که موميا ابوجمال در بيانيه خود به تاريخ ۱۲ ژوئيه گذشته ميگويد: در حالي که آفريقاي جنوبي قانون مجازات اعدام را به زباله دان تاريخ پرتاب ميکند مشاهده مي کنيم که پنيسلوانيا مانند ديگر ايالات متحده ي آمريکا، که هم اکنون مي کوشند مجددا قانون مجازات اعدام را برقرار يا تعليق موقت آن را

مورد تجدید نظر قرار دهند، می خواهند هر چه بیشتر « خون سیاه » را به پای مستی های نژاد پرستانه خود نثار کند و این ها همه، در ایالتی صورت می گیرد که با فخر فروشی ادعا می کند که زادگاه قانون اساسی ایالات متحده است، در حالی که خود هر روز به نص و روح آن قانون تجاوز میکند و مدارک بیگناهی ابوجمال را لگد مال کرده و تهیه پرونده را به عهده ی یک عضو بازنشسته - سازمان شومی که به « نظم برادرانه پلیس » مشهور شده است وامی گذارد که برای کشتن و لینچ کردن زوزه می کشد.

بی آنکه بخواهیم سرگذشت هول انگیز مومیا ابوجمال را به فراموشی بسپاریم، بی آنکه بخواهیم به بهانه اینکه او چهره ای نمونه در بین آفریقائیان آمریکاست، سرگذشت ویژه اش را نادیده بگیریم: شایسته است که به اختصار یاد آوری کنیم که سیستم حبس و بازداشت در ایالات متحده نه تنها با سرعتی غیر قابل مقایسه با دیگر کشورهای جهان گسترش می یابد و قریب ۳ هزار نفر هم اکنون در انتظار چوبه های دار، صندلی الکتریکی، اطاق گاز، تزریق مواد مرگزا یا جوخه های اعدام بسر می برند، بلکه بنا به گزارش سازمان عفو بین المللی، برخی از زندان های آمریکا مثلاً در کلرادو، از جمله غیر انسانی ترین زندان های جهان است (این زندان های اتوماتیک که اداره ی آن ها را مغز مصنوعی بعهدہ دارد فاقد هرگونه تماس انسانی است، شب و روز تحت مراقبت الکترونیکی قرار دارد و فراموش نکنیم که در درجه ی اول مختص زندانیان سیاسی است. این ها حقیقتاً اردوگاههای مرگی است که گاه شرکت های خصوصی با خیال راحت و وجدان آسوده و با بهترین روش های ممکن مدیریت آنها را در بازار مکاره ی حقوق انسانی اداره می کنند.)

«صدای بی صدایان»

تنها در ایالت پنسیلوانیا ۱۵۰ نفر از مرد و زن در انتظار اعدام بسر می برند. از این ها ۶۰ درصد از سیاهپوستان اند در حالی که آفریقائیان آمریکائی تنها ۶ تا ۹ درصد کل جمعیت ایالت را تشکیل می دهند (این نشانه ایست که به وضوح اوضاع کلی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور را بطور نمونه بیان می کند، اوضاعی که بدون تجرید و صرفاً در عرصه آمار جمعیت و ارقام پلیس قضائی نمی توانیم بررسی کنیم) این محکومین ۲۲ تا ۲۳ ساعت از اوقات شبانه روز را در سلول می گذرانند آنهم در شرایطی بی رحمانه و غیر انسانی و محروم از هرگونه حقی. این شرایط از ۱۹۹۲ به بعد روز به روز بدتر می شود: دیگر نه کتابی، نه رادیویی، نه ارتباطی با خارج. آنچه را که من در اینجا با فشردگی تمام و سرعت ذکر می کنم هیچکس مسلماً نمی تواند در برابرشان بی تفاوت بماند یا سکوت اختیار کند یا موضعی منفعل بگیرد. اما فراتر از خشم شورشی که ما باید همگی از خود نشان دهیم مایلیم به برخی از دلایلی اشاره کنم که پارلمان بین المللی نویسندگان را واداشته تا به شرکت خود در این جنبش بزرگ به مثابه ضرورتی فوری بنگرد.

مخالفت اصولي

حتي اگر ما به هزار دليل معتقد نبوديم که عدالت طی ۱۳ سال در باره ي ابوجمال زیر پا گذارده شده و اینکه محاکمه او باید دست کم یک بار مورد تجدید نظر قرار گیرد، باز هم پارلمان بین المللي نویسندگان به مخالفت اصولي خود با این محاکمه بر مي خاست: مخالفت اصولي با شکنجه هاي پلیسي و بازداشت و مجازات اعدام، مخالفت با هرگونه نقض آزادي که نیروهاي دولتي و غیردولتي بر روشنفکران، نویسندگان، دانشوران و روزنامه نگاران تحميل مي کنند.

بدین لحاظ تهدید مرگ که بر ابوجمال سایه ي سنگین افکنده شبیه تهديدي است که امروزه تقریباً در سراسر جهان مي کوشد انبوه روشنفکران ، نویسندگان و روزنامه نگاران ونیز انبوه مردان و زنانی را که حق آزادي بیان را مطالبه مي کنند، از طریق کشتن، زندان، تبعید و سانسور در اشکال گوناگونش مجبور به سکوت نماید.

ابوجمال که خود همواره « صدای بي صدایان» بوده قبل از هرچیز یک زندانی سياسي است و چون امروز در معرض مرگ قرار گرفته برای ما نماینده همه این صداها، همان صدا، صدای همه این صداهاست، صدایی که بي وقفه آن را مي شنویم.

حتي پیش از آنکه او خود طی نامه اي منقلب کننده که اخیراً از او دریافت کرده ایم یاد آوریمان کند مي دانستیم که غیر از شهود و غیر از آن مبارز روشن بین، آنچه مي خواسته اند نابود کنند عبارتست از یک انسان سخنور و نویسنده که به گفته هایش وفادار است.

ابوجمال صرفاً آن کسی نیست که این نخستین ماده يعني آزادي مطبوعات و آزادي بیان را به ایالات متحده خاطر نشان کرده: کشوري که ورد زبانش حق آزادي بیان است و در همان حال، دهان دیگران را تا سر حد مرگ مي بندد.

ابوجمال صرفاً یک روزنامه نگار محبوب مردم نیست بلکه کسی است که بخاطر نگارش کتاب «زندگی از درون دالان مرگ» مجازات شده و در معرض رفتارهاي بسیار خشنونت بار قرار گرفته است.

این نویسنده اوضاع حاکم بر دالان مرگ را بر پیشانی جهان نگاشته است و با نیشخندی ترس انگیز و بی مانند به ما یادآوری مي کند که در ایالت پنسیلوانیا گهواره نخستین مواد قانون اساسي: " Writing is a Crime (نوشتن جنایت است)."

آنگاه که او ما را از درون دالان مرگ به « ادامه نوشتن » صلا می دهد و ما را به پیش، به آنجا که باید رفت فرا می خواند، سخنش همچون فرمانی است که قانون ما را بر ما فرو می خواند. این جمله ی امرگونه یاد آورد منشور ما و حقیقت ماست. اهمیت حیاتی این اصرار غیر مشروط جهت نوشتن، از محدوده ی منافع انجمنی از نویسندگان یا حفظ جامعه ای از اهل ادب بسیار فراتر می رود. خوب می دانیم که چنین دفاعی نه در گذشته و نه به طریق اولی امروز، هرگز سابقه نداشته است.

« تاکتیک های تهدید آمیز »

و اما این به اصطلاح « دموکراسی های غربی » که لاف زنان به جهانیان، به همه دولت ها و به همه ملت ها درس می دهند و خود حقوق جاودانه بشری را نقض می کنند و آن را تقریباً در همه جا و هر دم با تفرعن هر چه بیشتر زیر پا می گذارند، آنها که خود را در این باره معلم و پیشتاز می دانند باید از خود شروع کنند. آری، باید قبل از هر چیز از خانه خویش آغاز کنند و اصولی را که آماده اند با عبارات پرطمطراق به خارج صادر کنند، خود نزد خویش محترم بشمارند. در غیر این صورت، نطق های فصیح برآمده از « وجدان آسوده » چیزی جز یکی از همین تاکتیک های تهدید آمیز که مومیا ابوجمال از آن ها سخن می گوید نیست. و من برای حسن ختام سخن را به او وامی گذارم. با این امید که اثری محوناشدنی بین ما و او باشد و امضای انسان زنده ای که به او درود می فرستیم:

« همین که من می نویسم شکست کامل تاکتیک های تهدید آمیز آنان را بر ملا میکند، همان سان که خواندن این نوشته ها از سوی شما.»

(مقاله ای از لوموند بتاريخ ۹ اوت ۱۹۹۵)

منتشر شده در آرش شماره ۵۰